

ولایت‌پذیری رسول خدا(ص) از منظر قرآن و روایات

هدی سلیمی*

تاریخ دریافت: ۹۲/۸/۷

تاریخ پذیرش: ۹۳/۲/۳

چکیده

این پژوهش با روشی توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر منابع اهل سنت به بررسی چگونگی نقش ولایت‌پذیری رسول خدا(ص) در تأمین سعادت فردی و اجتماعی انسان‌ها پرداخته است، و تلاش شده ضمن بررسی برخی از وقایع تاریخ صدر اسلام، اولاً به آن دسته از مدافعان حقیقی ولایت پرداخته شود که می‌توانند به عنوان الگو و مقتدا برای اطاعت و دفاع از حریم ولایت به مسلمانان معرفی شوند، و از طرف دیگر آن دسته از کسانی نیز که کوردلانه از این مهم سرباز زدند، از آنان بازشناخته شوند.

کلیدواژه‌گان: ولایت‌پذیری، رسول خدا(ص)، صحابه، قرآن، روایات.

مقدمه

ولایت امری الهی است که نتیجه آن هدایت انسان‌ها می‌باشد و در آموزه‌های دین اسلام جایگاه ویژه‌ای دارد. ولایت مختص خداوند بوده و نتیجه هدایت و ربوبیت الهی است، و در وجود رسول خدا(ص) نیز تعین یافته است. زیرا پیامبر(ص) منصب رسالت را بر عهده داشت و با داشتن علم متصل به وحی الهی، از سوی خداوند مأذون بود تا در راستای هدف خلقت، در این عالم تصرف نماید و به تعبیر قرآن، ایشان به سرپرستی مؤمنان از خودشان سزاوارتر بود.

هم‌چنین در آموزه‌های دینی، سعادت فرد و جامعه جایگاه ویژه‌ای دارد و لازمه دستیابی به این امر - که همان دستیابی به پیشرفت، تکامل و تعالی می‌باشد - تربیت صحیح انسان بر اساس تعالیم دینی توسط اولیای الهی است.

بر این اساس یکی از معیارهای اصلی ایمان اسلامی، ولایت‌پذیری است، زیرا مردم با پذیرش ولایت پیامبر(ص) که مبین و مجری احکام و فرامین الهی است و خداوند او را به عنوان الگو و سرمشق برای مردم قرار داده، چگونگی زیستن و انتخاب راه و روش زندگی صحیح را می‌آموزند و در نتیجه می‌توانند مراحل رشد و کمال خویش را طی نموده و سعادت خود و جامعه تمدنی را تضمین نمایند. بدیهی است جوامع اسلامی را آسیب و آفاتی است که همواره این جوامع را تهدید نموده و به سوی انحطاط و زوال می‌کشاند.

برخورداری افراد جامعه از بینش و باور ولایی - به عنوان یکی از ارزش‌های اسلامی - موجب از میان رفتن استبداد، استقرار حکومت قانون، رفع انحصارطلبی در آن جامعه می‌گردد. در چنین شرایطی، فضایل انسانی و ارزش‌های اسلامی رشد کرده و جامعه به حقیقت تمدنی، یعنی کمال مادی و معنوی و مقصد الهی سوق داده خواهد شد.

از سوی دیگر اگر افراد جامعه نسبت به آموزه‌های قرآن و هشدارهای آن مبنی بر پذیرش و اطاعت محض و بی‌چون و چرای ولایت بی‌توجهی نمایند، رذایل اخلاقی بر اجتماع آنان مستولی شده و به انحطاط و سردرگمی دچار خواهند شد.

ولایت و جایگاه آن

یکی از اصول و مبانی اعتقادی شیعه ولایت و امامت می باشد. در اندیشه تشیع؛ امامت ریاستی عمومی در امور دین و دنیاست و مختص به رسول خدا(ص) و پس از ایشان اهل بیت(ع) می باشد که در باطن، نوعی ولایت بر انسان و اعمال او دارند(طوسی ، ۱۳۵۸: ۲۴۸؛ مفید، ۱۴۱۳: ق: ۲۸۰). خداوند متعال به اطاعت کامل و بی قید و شرط از پیامبرش فرمان داده و او را مسلط و حاکم بر امور مردم قرار داده است، چنانکه در قرآن آمده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَامْنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ﴾ (حدید/۲۸)

در این آیه خداوند مؤمنان را به ایمان به رسول(ص) دعوت می کند و با توجه به اینکه آنان قبلاً به خداوند، رسول او و کتاب ایمان آورده‌اند، از ایمان به رسول مطلب جدیدی اراده شده است.

علامه طباطبائی در این باره می فرماید: «مقصود از ایمان به رسول(ص) تبعیت تام و اطاعت کامل از او در آنچه دستور می دهد و آنچه باز می دارد می باشد. چه حکمی از احکام شرع باشد یا از جهت ولایت امور امت، از او صادر شده باشد» (طباطبائی، ۱۳۶۱، ج ۱۹: ۱۷۴). اطاعت از پیامبر(ص) دو جهت دارد: یکی جهت تشریح آنچه خداوند بدون آوردن در کتاب بر او وحی می کند که همان تفصیل مجملات قرآن کریم و متعلقات آن است به همان صورتی که خداوند متعال فرموده:

﴿...وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...﴾ (نحل/۴۴)

دوم تصمیمات خودش می باشد که مربوط به امر ولایت حکومت و قضای اوست و خداوند متعال فرموده:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ...﴾ (نساء/۱۰۵)

و این تصمیماتی را شامل می شود که بر اساس ظواهر قوانین قضائی، بین مردم حکم می کند و نیز تصمیماتی که در امور مهم، به آن‌ها حکم می کند و خداوند به او دستور داده است که در آن‌ها با مردم مشورت کند:

﴿...وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ...﴾ (آل عمران/۱۵۹)

که در مشورت مردم را سهیم کرده، اما در تصمیم‌گیری پیامبر(ص) را به تنهایی ذکر فرموده است(همان، ج ۴: ۳۸۸).

در تفکر شیعه ولایت باطنی و تکوینی - که حتی بر اساس آن می‌توان در جان مردم تصرف کرد و کسانی را که با اعمال شایسته زمینه هدایت خویش را فراهم ساخته‌اند؛ به سرمنزل مقصود رساند - منحصر به رسول خدا(ص) و پیشوایان معصوم علیهم السلام می‌باشد(مطهری، ۱۳۵۸: ۱۷۹-۱۸۲).

امام موسی بن جعفر(ع) ضمن استناد به آیه:

﴿...وبالوالدین احسانا...﴾ (نساء/ ۳۶)

ولایت پیامبر(ص) را به ولایت پدر بر فرزند تشبیه نموده و می‌فرمایند همان گونه که بر فرزند واجب است از پدر اطاعت کند، و در صورت آنکه فرزند از نظر مالی نیازمند باشد پدر نیز تأمین معاش او را بر عهده می‌گیرد، از یک طرف بر مؤمنان نیز واجب است از پیامبر(ص) اطاعت کنند و از طرف دیگر پیامبر(ص) نیز سرپرستی آنان را بر عهده می‌گیرد(مجلسی، ۱۴۰۴: ۲۷: ۲۴۳).

معنای لغوی و اصطلاحی ولایت

ولایت از ولاء به معنای پی در پی یکدیگر قرار گرفتن و کنار هم بودن دو چیز است؛ به گونه‌ای که هیچ چیزی غیر از جنس خودشان بین آن‌ها قرار نگرفته و این دو را از هم جدا نکند. این کلمه برای نزدیکی از حیث مکان، نسبت، دین، دوستی، اختیارداری، یاری و نصرت، هم‌پیمان، همسایه و اعتقاد به کار گرفته می‌شود. در واقع ولایت بیش از یک معنا ندارد، این معنا نوعی ارتباط خاص میان افراد بوده که به تأثیرگذاری افراد بر همدیگر و نحوه‌ای از تسلط بر یکدیگر می‌انجامد، و این تأثیرگذاری و تسلط بر اساس جهت ارتباط حاصل شده بین آنان متفاوت می‌باشد(راغب اصفهانی، ۱۳۸۸: ۸۸۵).

علامه طباطبائی با عنایت به معنای ولایت می‌فرمایند: «از معنای ولایت در مورد استعمال‌اش به دست می‌آید که ولایت عبارت است از یک نحوه قربی که باعث و مجوز نوع خاصی از تصرف و مالکیت و تدبیر می‌شود؛ لذا/بن‌اثر می‌گوید: «ولایت به تدبیر و قدرت اشعار دارد». بنابراین لازمه این قرب این است که برای ولی قربی باشد که برای غیر او نیست. پس هرچه از شئون

زندگی مولی علیه که قابل واگذاری است، تنها ولی می‌تواند آن را عهده‌دار شود؛ مانند ولی میت؛ یعنی همان طوری که میت قبل از مرگ‌اش می‌توانست به ملاک مالکیت انواع تصرفات را در اموال خود بکند، ولی او در حال مرگ او می‌تواند به ملاک وراثت آن تصرفات را بکند و همچنین ولی صغیر با ولایتی که دارد می‌تواند در شئون مالی صغیر اعمال تدبیر نماید.

هم‌چنین ولی نصرت که می‌تواند در امور منصور و دفاع و تقویت‌اش تصرف کند. هم‌چنین خداوند متعال که ولی بندگان است و امور دنیا و آخرت و امر دین آن‌ها را تدبیر می‌نماید، وسایل هدایت‌شان را فراهم می‌کند، داعیان دینی به سوی آنان می‌فرستد و توفیق و یاری خود را شامل حال‌شان می‌کند. رسول خدا(ص) و اهل بیت ولی مؤمنین‌اند، چون از طرف پروردگار، دارای منصبی هستند که در بین مؤمنین حکومت می‌کنند و در امورشان تصرف می‌کنند و له و علیه آن‌ها قضاوت می‌نمایند» (طباطبائی، همان، ج ۶: ۱۳).

بنا بر آنچه گفته شد، خداوند ولی و والی است؛ یعنی خدا سرپرست است و موجودات و مخلوقات تحت ولایت و سرپرستی او قرار دارند و این ولایت خداوند ناشی از مالکیت و حاکمیت اوست که نتیجه آن هدایت تکوینی در موجودات و هدایت تشریحی در انسان‌هاست. ولایت رسول خدا(ص) - و در اعتقاد شیعه پس از ایشان برای اهل بیت علیهم السلام - نیز از ولایت خداوند سرچشمه می‌گیرد.

ولایت‌پذیری

ایمان اسلامی بدون اعتقاد به ولایت امکان‌پذیر نیست و مسلمان واقعی کسی است که خود را تحت ولایت خداوند و رسول‌اش قرار دهد و از حیث قلبی، زبانی و عملی مطیع و فرمانبردار محض ولایت باشد. ولایت خدا و پیامبر(ص) - و در اعتقاد شیعه سپس برای اهل بیت(ع) - در هر حال پابرجا و اطاعت‌شان واجب می‌باشد.

در تفکر شیعه اعتقاد به ولایت و محبت خاندان پیامبر(ص) از پایه‌های ایمان و شرط پذیرش تمامی اعتقادات و اعمال و عبادات بوده و طبق فرموده رسول مکرم اسلام(ص) ولایت‌پذیری بالاترین راه تقرب به خداوند متعال است(مجلسی، همان، ج ۲۷: ۱۲۹).

باید دانست که تنها در صورتی مسلمانان از وسوسه‌های شیطان و فرو غلتیدن در دام فتنه‌های زمانه در امان می‌مانند که تسلیم محض ولایت باشند. قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمُ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾
(بقره/۲۰۸)

«ای کسانی که ایمان آوردید همگی در سلم داخل شوید و گام‌های شیطان را متابعت نکنید که او برای شما دشمنی آشکار است»

"سلم" به معنای امان و راه نجات بوده و با تسلیم و اسلام هم‌معنا می‌باشد (طباطبائی، همان، ج ۲: ۱۰۳).

حضرت علی(ع) در تفسیر آیه فوق، مقصود از ورود در سلم را پذیرش ولایت پیامبر(ص) و اهل بیت علیهم السلام می‌داند (قندوزی حنفی، ۱۳۸۵ق: ۲۵۰).

با توجه به آنچه بیان گردید در می‌یابیم که تنها راه امان و نجات و داشتن اسلام حقیقی برای فرد آن است که ولایت رسول خدا(ص) و اهل بیت ایشان را با جان و دل پذیرفته باشد. هم‌چنین با تدبر در آیات قرآن کریم در می‌یابیم که ولایت‌پذیری مستلزم شناخت ولی خدا(یونس/۶۲)، محبت و دوستی با ولی خدا(شوری/۲۳) و پیروی از فرامین و دستورات ولی خدا(نساء/۵۹) می‌باشد.

گرچه انسان ذاتاً در همه شرایط تحت ولایت است، اما گاهی به دلایلی نظیر ضعف و سستی ایمان، خودکامگی و ستم‌پیشگی، حرص و آزمندی، دنیاطلبی، نفاق و تفرقه و بسیاری موارد دیگر - که همگی عناصری هستند که نفس آدمی را تهدید کرده و با از بین بردن معنویت، زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها را به مخاطره می‌اندازند- به ولایت‌گریزی روی می‌آورد.

در ادامه پژوهش حاضر تلاش می‌شود ضمن تحلیل و بررسی برخی از وقایع تاریخ صدر اسلام - که در منابع اهل سنت نیز ذکر شده‌اند - اولاً به آن دسته از مدافعان حقیقی ولایت پرداخته شود که می‌توانند به عنوان الگو و مقتدا برای اطاعت و دفاع از حریم ولایت به مسلمین معرفی شوند که آگاهانه و جانانه کوشیدند به دفاع از ولایت خداوند و دین حق بپردازند، و از طرف دیگر آن دسته از کسانی نیز که کوردلانه از این مهم سرباز زدند، از آنان بازشناخته شوند.

شایان توضیح است که بسیاری از مخالفت‌های صحابه که در زمان پیامبر(ص) و پس از ایشان - بالأخص در ماجرای سقیفه و غصب خلافت - شکل گرفت ناشی از ولایت‌گریزی آنها بود. آنان که همواره در زمان رسول خدا(ص) به هر بهانه‌ای علم مخالفت با خدا و رسول‌اش را بر می‌داشتند، پس از ایشان نیز با کنار زدن ولایت و در نتیجه تکیه بر عقل ناقص بشری، به اشتباهات فراوان دچار شدند تا بدانجا که حتی برخی از آنان نیز از مسیر اسلام راستین منحرف شده و در نتیجه راه نیستی را طی نمودند.

جریان بدر

رسول خدا(ص) در سال دوم هجرت به همراه گروهی از صحابه برای گرفتن کاروان مشرکین از مدینه خارج شدند(واقعی، همان، ج ۱: ۲۸). هنگامی که مشرکان مکه متوجه این خطر شدند، حدود هزار نفر مسلح را به فرماندهی ابوجهل برای نجات کاروان به بدر فرستادند(همان، ج ۱: ۳۹). در این هنگام پیامبر با یاران‌اش به مشورت پرداخت که در چنین شرایطی کاروان را تعقیب نمایند و یا آنکه برای جنگ با مشرکان آماده گردند.

ابوبکر و عمر به رسول خدا(ص) گفتند: «ای رسول خدا آن‌ها بزرگان قریش‌اند و از زمانی که کافر بوده‌اند هرگز ایمان نیاورده‌اند، از روزی که عزت یافته‌اند، هرگز ذلت به آن‌ها روی نیاورده است، و به خدا هرگز عزت‌اش را از دست نداده و به شدت با تو خواهند جنگید و تو باید خود را برای مقابله با ایشان آماده سازی»(مرتضی عاملی، ۱۳۷۲، ج ۳: ۱۷۳-۱۷۴).

به دنبال چنین بزرگ‌نمایی از کفار توسط این افراد و کوچک شمردن نیروی ایمان و رهبری بر حق رسول خدا، پیامبر(ص) از آن دو اعراض فرمودند(القشیری، ۱۳۹۱، ج ۲: ۸۴).

آن‌گاه در چنین شرایطی مقداد بن اسود کندی که مسلمانان ولایت‌مدار بوده و تاریخ تلاش‌های وی را در حمایت از علی بن ابی طالب(ع) به خاطر دارد، این‌گونه سخن گفت: «ای رسول خدا آن‌ها مستکبران قریش‌اند؛ اما ما به تو ایمان داشته و نبوت‌ات را تصدیق می‌کنیم و گواهی داده‌ایم که آنچه آورده‌ای حق است. اگر دستور دهید خودمان را میان اخگر درخت گز و خارهای درخت هرس می‌اندازیم؛ به خدا قسم ما مثل بنی اسرائیل نمی‌گوییم: ﴿...فأذهب انت و ربک فقتلاناهاهنأفاعدون﴾ (مائده/۲۴)، بلکه می‌گوییم: ﴿امض لمر ربک فانا معک مقاتلون﴾:

«از دستور پروردگارت اطاعت کن که ما در رکاب تو خواهیم جنگید». در این هنگام سعد بن معاذ نیز که هم‌چون مقداد، ولی زمان‌اش را بی‌قید و شرط اطاعت می‌کند، به نمایندگی از طرف انصار، ضمن تأیید سخن مقداد می‌افزاید: «از اموال ما هرچه خواستی در این راه مصرف کن، شاید خدا به وسیله ما وضعی پیش آورد که چشمان ما روشن شود» (واقدی، همان، ج ۱: ۴۸). دو نکته دیگر نیز در جریان این غزوه وجود دارد که بیان آن‌ها خالی از لطف نمی‌باشد.

یکی آنکه چون این غزوه در ماه رمضان روی داد، لذا پیامبر(ص) و صحابه ایشان پیش از رسیدن به بدر روزه بودند، اما به امر الهی پیامبر(ص) به یاران‌اش دستور دادند روزه خویش را بکشایند. اما گروهی از فرمان ایشان تمرد نموده و هم‌چنان روزه داشتند. تا اینکه پیامبر خطاب به آنان فرمود: «ای گروه سرکشان روزه خود را بکشائید». اصحاب وقتی چنین خطاب عتاب‌آمیزی را شنیدند، روزه خویش را گشودند (واقدی، همان، ج ۱: ۴۷-۴۸).

اینان همان افراد خشک‌مغز و مقدس‌مآبی بودند که علی‌رغم هشدار قرآن می‌کوشیدند از رسول خدا(ص) سبقت گیرند (حجرات/۱).

نکته دیگری که در اینجا قابل ذکر می‌باشد آن است که پس از پیروزی مسلمانان در بدر، پیامبر(ص) از میان هفتاد نفر از اسرای مشرک و کافر؛ تنها نصر بن حارث و عقبه بن ابی معیط را مهدور الدم اعلام می‌کنند (واقدی، همان، ج ۱: ۸۴).

یکی از دلایل این اقدام آن است که این دو نفر از سرسخت‌ترین دشمنان رسول خدا(ص) بودند و بیش از دیگران، در کفر خویش و هم‌چنین انحراف فکری دیگران اثرگذار بوده‌اند (بالذری، ۱۴۲۴ق، ج ۱: ۱۲۵ و ۱۶۷).

شدت کفر ایشان تا بدان‌جاست که وقتی آنان را برای اجرای دستور پیامبر(ص) می‌برند باز هم از پذیرش اسلام سر باز می‌زنند. حتی عقبه به جای دست‌برداشتن از شقاوت و تسلیم‌شدن به درگاه حق، از پیامبر(ص) می‌خواهد او را به حرمت خویشاوندی عفو کند تا فرزندان وی بی‌سرپرست نمانند. رسول خدا(ص) نیز در پاسخ او، اولاً خویشاوندی با وی را انکار نموده و از طرف دیگر می‌فرمایند سرپرستی و فرجام فرزندان تو - بر عهده - آتش خواهد بود (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۱۵: ۱۹۷).

این سخن پیامبر(ص) گویای آن است که در آینده فرزندان وی نیز شقاوت پیشه و مجرم خواهند شد، لذا بعدها ولید بن عقبه، مردی که قرآن کریم به فسق و فسادش گواهی داده(حجرات/۶؛ سجده/۱۸) در روزگار خلافت عثمان به سمت ولایت کوفه منصوب شده و به جای رسیدگی به احوال مسلمین به شرابخواری، زنا و ظلم و ستم بر مردم کوفه سرگرم می‌شود(ابن اثیر، ۱۳۹۸ ق، ج ۳: ۴۲).

جریان احد

یکی از اتفاقات دیگری که در زمان رسول خدا(ص) روی داده و به روشنی تأثیر ولایت‌پذیری را در زندگی افراد نشان می‌دهد ماجرای غزوه احد می‌باشد. این نبرد که در سال سوم هجرت روی داد، بهترین محک برای شناختن مؤمن از غیر مؤمن و عالی‌ترین مقیاس برای تعیین میزان ایمان بسیاری از مدعیان ایمان بود.

قبل از شروع این نبرد، پیامبر(ص) محل استقرار گروهی از افراد را به عنوان دیده‌بان و تیرانداز در بالای کوه معین فرموده و تأکید می‌کنند که شما مراقب پشت سر ما باشید و تحت هیچ شرایطی جایگاه خویش را ترک نکنید، حتی اگر پنداشتید که ما پیروز شده و یا حتی شکست خورده‌ایم، شما در جای خود بمانید. جای تأسف است اما متأسفانه با همه تأکیدی که رسول خدا(ص) می‌کنند تیراندازان به محض آنکه گروهی از مسلمانان را در حال جمع کردن غنائم مشاهده می‌کنند، سخن ولی خدا را فراموش نموده و از بالای کوه به پائین سرازیر می‌شوند تا از غنائم بی‌نصیب نمانند(بیهقی، ۱۴۲۴ ق، ج ۳: ۲۶۷). در نتیجه مشرکان به رهبری خالد بن ولید از این فرصت استفاده نموده و مسلمین را در اقدامی غافلگیرانه مورد حمله قرار می‌دهند(ابن سعد، همان، ج ۲: ۴۱).

حال سری که در این پذیرش بی‌چون و چرای ولایت نهفته است چیست؟ چرا رسول خدا(ص) تشخیص ادامه دادن یا ترک ماموریت را بر عهده خود آنان قرار ندادند؟ در پاسخ باید گفت اولاً جایگاه آن افراد به عنوان دیده بان و تیرانداز در این نبرد بسیار حایز اهمیت بود و حفظ آن نقش مهمی را در پیروزی مسلمانان ایفا می‌کرد. از طرف دیگر یکی از

آفاتی که همواره جامعه را تهدید می‌کند و تا حد زیادی جامعه را به نیستی می‌کشاند؛ حرص و آزمندی است.

ناگفته پیداست که در چنین شرایطی تنها کسی که فرمان ولی زمان‌اش را واجب‌الاطاعه دانسته و در دفاع از رسول خدا(ص) مخلصانه جانفشانی می‌کند، *علی بن ابی طالب(ع)* می‌باشد(ابن اثیر، ۱۳۹۸ق، ج ۲: ۱۵۴).

ماجرای احزاب

در سال پنجم هجرت مشرکان به قصد مقابله و سرکوبی مسلمانان عازم مدینه شدند و هنگامی که مسلمانان از این نقشه آگاه شدند در اطراف شهر خندقی حفر نمودند تا مانع ورود کفار به مدینه شوند. در نتیجه مشرکان به هنگام رسیدن به مدینه پشت خندق متوقف شدند و تمام تلاش خود را صرف آن نمودند که از این مانع عبور نمایند(واقعی، همان ج ۱: ۴۷۴).

در چنین شرایطی کار برای مسلمین سخت می‌شود و تصور اینکه مشرکان موفق شوند از خندق عبور نمایند آنان را بیمناک می‌کند. قرآن کریم به روشنی از ماجرای این غزوه و اسرار قلوب مسلمین پرده برمی‌دارد.

خداوند در سوره احزاب پس از یادآوری فرار مسلمانان از مقابل کفار در جنگ احد، به بیان ماجرای غزوه احزاب و نگرش‌های متفاوتی که مسلمانان در این هنگام به خدا و رسول‌اش داشتند می‌پردازد و فی الواقع ولایت‌مداران را از آنان که میزان پایداری ایشان به ولایت، ضعیف و متزلزل بوده و با کوچک‌ترین رویدادی فرو ریخته می‌شود تفکیک می‌کند:

«آیا روز جنگ احزاب را نیز فراموش کردید که دشمنان‌تان از بالا و پائین شما فرا آمدند و چون آن‌ها را دیدید، دیدگان‌تان از وحشت بگردید و دل‌های‌تان به گلوهای‌تان رسید و به خدا گمان‌های بد بردید»(احزاب/۱۰)

هم‌چنین می‌فرماید:

«ولایت پیامبر بر مؤمنان بیش‌تر از ولایت خود ایشان بر ایشان است»(احزاب/۶)
این کلام بدان معناست که پیامبر از خود مؤمنان به خود آنان اولویت دارد و معنای اولویت، رجحان جانب پیامبر(ص) است هنگامی که امر بین ایشان و دیگران واقع گردد. لذا هرچه مؤمن

برای خودش قائل است مانند حفاظت، محبت، مراقبت و غیره پیامبر از خودش به آن امر اولی است و اگر امر بین پیامبر(ص) و خودش در یکی از آن‌ها دایر شود جانب پیامبر(ص) بر خودش ارجحیت دارد(طباطبائی، همان، ج ۱۶: ۲۷۶).

ماجرای حدیبیه

در ماه ذی القعدة سال ششم هجرت، پیامبر(ص) و یاران‌اش برای انجام عمره به سوی مکه حرکت فرمودند. هنگامی که مشرکان قریش از این ماجرا مطلع شدند، اعلام کردند که اجازه ورود ایشان به مکه را نخواهند داد(واقعی، همان، ج ۲: ۵۹۸-۶۰۰).

رسول خدا(ص) عروة بن مسعود را فرستاد تا به مشرکان اعلام کند که پیامبر و یاران‌اش برای جنگ نیامده و تنها قصد عمره دارند، اما وی نتوانست کاری از پیش ببرد. این بار عمر بن خطاب از سوی رسول خدا مأمور می‌شود که جواز ورود پیامبر و یاران‌اش را جهت انجام عمره بگیرد اما سر باز زده و می‌گوید: «من در مکه دوستی ندارم و از قریش نیز هراسناک‌ام، به جای من عثمان را بفرستید که میان اهل مکه خویشانی دارد و حمایت‌اش می‌کنند»(ابن هشام، همان، ج ۳: ۳۱۵).

سرانجام مشرکان رضایت می‌دهند با رسول خدا(ص) به گفت‌وگو بنشینند و هنگامی که مذاکرات صلح به پایان می‌رسد عمر اعتراض نموده و این صلح را که قرآن کریم آن را "فتح مبین" معرفی می‌کند مایه خفت و خواری مسلمین دانسته و حتی بعدها در دوران خلافت‌اش اذعان می‌کند که در آن روز چنان شک و تردیدی در دین برایش حاصل شد که اگر یارانی داشتم جلو این صلح را می‌گرفتم و اگر کسانی را می‌یافتم که به آن واسطه دست از مسلمانی بر می‌داشتند، من هم دست بر می‌داشتم(واقعی، همان، ج ۲: ۳۵۱).

پس از امضای صلح‌نامه از جانب طرفین، ابوحنبله فرزند سهیل بن عمر - فردی که نماینده مشرکان در معاهده صلح بوده - مسلمان می‌باشد و قصد دارد به همراه رسول خدا(ص) و مسلمانان به مدینه رود، اما طبق مفاد صلح‌نامه پیامبر(ص) اجازه چنین کاری را ندارد(ابن سعد، همان، ج ۲: ۹۷؛ بلاذری، همان، ج ۱: ۳۵۰).

حال در چنین شرایطی عمر به *ابوجندل* پیشنهاد می‌دهد که پدرش که مشرک می‌باشد را به قتل برساند تا بتواند - در نبود پدرش - بر خلاف مفاد صلح‌نامه به راحتی با آنان به مدینه برود (واقعی، همان، ج ۲: ۴۶۳) و این توصیه نابخردانه زمانی از جانب عمر به *ابوجندل* می‌شود که هنوز بیش از لحظاتی از انعقاد قرارداد صلح بین رسول خدا (ص) و *سهیل بن عمر* نگذشته است! نظیر این اعتراضات، اظهار نظرها و مخالفت‌های عمر با امر رسول خدا (ص) را در جای دیگری نیز مشاهده می‌کنیم و آن مربوط به زمانی است که پیامبر مکرم اسلام (ص) قصد داشتند بر جنازه فردی از انصار نماز بگذارند. عمر به ایشان می‌گوید: «ای رسول خدا (ص) بر او نماز منخوان چراکه او مردی گنهکار بود». پیامبر (ص) رو به مردم کرده و فرمود: «آیا کسی عملی از وی دیده است که گواه مسلمانی او باشد؟ کسی گفت: «آری شبی از شبها نگهبانی می‌کردیم و او با ما بود». رسول خدا (ص) بر او نماز گزارد و هنگامی که خاک بر گورش می‌ریخت، فرمود: «مردم گمان می‌کنند تو اهل دوزخی، حال آنکه من شهادت می‌دهم تو اهل بهشتی». آنگاه به عمر فرمود: «تو را به خاطر اعمال مردم بازخواست نخواهند کرد، اما از نماز پرسیده می‌شود» (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۴ق، ج ۱: ۲۱۲).

ماجرای سپاه اسامه

سرزمین شام برای مسلمانان از بسیاری جهات اولویت داشت. اهمیت شام در نگاه پیامبر (ص) به اندازه‌ای بود که ایشان در آخرین روزهای حیات - اواخر محرم سال یازدهم هجری - سپاهی به فرماندهی *اسامة بن زید* برای گسیل بدان ناحیه سامان داد. اما خودداری برخی از صحابه از پیوستن به سپاه *اسامه* موجب گردید آنان بار دیگر به جای پذیرش امر ولایت، به ولایت گریزی روی آورند.

پیامبر (ص) دو روز پیش از درگذشت خود به متخلفین دستور اکید داد که به سپاه بپیوندند اما آنان نه تنها اطاعت ننمودند، بلکه از پیامبر (ص) نیز انتقاد نموده و وی را نکوهش کردند که چرا جوانی هجده ساله را به فرماندهی‌شان گمارده است (واقعی، همان، ج ۳: ۱۱۷).

جای شگفتی است که اعتراض به کمی سن *اسامه* در زمان حیات پیامبر (ص) بهانه سرپیچی صحابه قرار می‌گیرد و سپاه بیش از پانزده روز به این بهانه و همچنین عذر بیماری پیامبر (ص) از

حرکت باز می‌ماند. اما پس از رحلت آن حضرت، ابوبکر به عنوان خلیفه اول برای توجیه تخلفاش از فرمان پیامبر(ص) سپاه را عازم شام می‌کند که بدون نتیجه خاصی نیز بر می‌گردد.

ماجرای مالک بن نویره

روزی پیامبر(ص) در جمع اصحاب خویش نشست که فردی از بنی تمیم به نام مالک بن نویره به حضور ایشان وارد شد و به آن حضرت عرض کرد: «ایمان و مبانی اسلام را به من تعلیم فرما تا با عمل به آن رستگار شوم». حضرت فرمود: «باید شهادت دهی بر اینکه خدایی جز خدای یکتا نیست و او شریکی ندارد، و نیز گواهی دهی که من محمد رسول خدا هستم، هم‌چنین روزی پنج مرتبه نماز به جا آوری و ماه رمضان روزه بگیری و خمس و زکات اموال خویش را بپردازی و حج انجام دهی، و هم‌چنین ولایت و امامت علی بن ابی طالب(ع) را بپذیری» (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۳۰: ۳۴۳).

پس از سخنان رسول خدا(ص) و آن هنگام که مالک بن نویره خواست از محضر رسول مکرم اسلام(ص) خارج شود حضرت فرمود: «هرکس بخواهد یکی از مردان بهشت را ببیند به این شخص بنگرد». ابوبکر و عمر که در آن مجلس حضور داشتند برخاسته و به سرعت به دنبال مالک به راه افتادند، وقتی به او رسیدند گفتند: «رسول الله(ص) فرموده تو اهل بهشت خواهی بود، لذا از تو می‌خواهیم از درگاه پروردگار برای ما طلب استغفار نمائی». مالک در پاسخ گفت: «رحمت و آمرزش الهی شامل حال کسانی نگردد که رسول خدا(ص) را که صاحب شفاعت و مقرب درگاه خداوند است رها نموده و به کسی چون من پناه آورند» (همان جا).

این ماجرا به خوبی نشان می‌دهد که اگر حقیقت و درستی ایمان فردی از جانب رسول خدا(ص) تأیید گردید، یقیناً آن فرد تسلیم محض فرمان خداوند و مطیع بی‌چون و چرای ولایت است. کسی هم‌چون مالک که در برابر مقام والای رسول خدا(ص) برای خود هیچ‌گونه جایگاه خاصی را متصور نیست.

فرمان قتل عابد

ابن ابی الحدید از قول نویسندگان صحیحین آورده: روزی پیامبر(ص) به ابوبکر فرمود: «برو و گردن این مرد (ذوالخویصره) را بزن. ابوبکر رفت و اندکی بعد بازگشت و گفت یا رسول الله به سراغش رفتم و او را در حال نماز دیدم؛ لذا از کشتن وی صرف نظر نمودم. پیامبر(ص) بی درنگ به عمر بن خطاب فرمود: «اینک تو برو و گردن وی را بزن». عمر نیز به سراغ مرد رفت و وی نیز با همان استدلال، دست خالی بازگشت. این بار پیامبر به علی بن ابی طالب (ع) مأموریت داد و هنگامی که امام برای اطاعت فرمان رسول الله شتافت؛ آن مرد رفته بود. در این هنگام پیامبر(ص) فرمود: «اگر این مرد کشته می شد فتنه‌ها به پایان می رسید، زیرا او آغاز و پایان فتنه‌ها بود و از جنس این مرد مردمانی پدید خواهند آمد که چنانکه تیر از هدف خارج می شود آنان از دین خارج می شوند» (ابن ابی الحدید، همان، ج ۲: ۲۶۵).

ناگفته آشکار است که ولایت مدار کسی است که همان گونه که قرآن، اطاعت خدا و رسول را بی قید و شرط قرار داده؛ به هنگام صدور جواز قتل از سوی رسول خدا(ص) با استدلال ناقص خویش عبادت ظاهری فرد را بهانه نموده و فرمان ولی بر حق خداوند را با جان و دل اجرا نماید.

ولایت مداران

در این قسمت از پژوهش حاضر تلاش می شود به برخی از مدافعان حقیقی ولایت پرداخته شود که می توانند به عنوان الگو و مقتدا برای اطاعت و دفاع از حریم ولایت به مسلمانان معرفی شوند. کسانی که آگاهانه و جانانه کوشیدند به دفاع از ولایت خداوند و دین حق بپردازند. با توجه به اینکه همه شخصیت های ولایتی در این پژوهش بررسی نشده اند، پیشنهاد می شود که در این رابطه بررسی های دیگری نیز انجام گیرد.

ابوذر غفاری یا جندب بن جناده یکی از صحابه رسول خدا(ص) است. وی هم نشین پیامبر بود و پیوسته از پیامبر سؤال های گوناگون می کرد و در حفظ و عمل آنچه می پرسید نیز بسیار کوشا بود. او درباره اصول و فروع دین، ایمان و احسان، امکان رؤیت خداوند و حتی مسح سنگ در نماز از پیامبر می پرسید (ابونعیم، ۱۳۵۷ق، ج ۱: ۱۶۹).

این پرسش‌های مداوم از سوی ابوذر و متعاقباً تلاش وی برای حفظ و بکار بستن پاسخ‌های راهبردی رسول خدا(ص) حاکی از آن است که او بر آن بود تا در همه مسائل جزئی و کلی، پیرو محض پیامبر(ص) باشد. پیامبر نیز با کلام گهربار خویش او را به عنوان الگویی تمام عیار برای سایر مسلمین معرفی می‌کند.

ابو الهیثم نیز یکی دیگر از ولایت‌مدارانی است که در راه رسول خدا(ص) و اطاعت از ایشان، شداید بسیاری را تحمل می‌کند. وی پیش از اسلام موحد بود و پس از اسلام نیز جزو اولین کسانی از انصار بود که گرچه رسول خدا(ص) را ندیده بود اما او را به پیامبری شناخت و قبل از قوم خود در مکه آن حضرت را ملاقات کرد و به مدینه بازگشت و اسلام خویش را آشکار نمود. وی در تمامی جنگ‌های صدر اسلام شرکت کرده و صدها زخم به جان می‌خورد(واقعی، همان، ج ۲: ۶۹۱) اما دمی دست از ولایت نمی‌کشد.

عمار فرزند یاسر غلام ابوحنیفه مخدومی بود. خانواده وی از اولین مسلمانان بودند و شکنجه‌های بسیاری را در این راه تحمل کردند. وی در جنگ‌های متعدد در کنار رسول خدا(ص) حضور داشت و لحظه‌ای از یاری رسول خدا(ص) دست برنداشت(امین، ۱۴۰۳ق، ج ۸: ۳۷۳).
عمار از معدود شخصیت‌هایی است که نه تنها به عنوان مؤمنی ولایت‌مدار، بلکه به مثابه یک معیار و شاخص سنجش حق مطرح می‌باشد. زیرا ستایش‌های پیامبر و احادیث وارده از ایشان درباره عمار مبین آن است که او هیچ‌گاه از صراط مستقیم و حریم ولایت خارج نشده و دست از دفاع برنداشته است. لذا او را به عنوان الگوی ایمان، اسوه حق و تجسم ارزش‌های قرآنی به مسلمانان معرفی نموده‌اند. طبق فرموده رسول خدا(ص) عمار یکی از سه نفری است که بهشت مشتاق آنان است(مدنی، بی تا: ۲۵۸).

سلمان فارسی که نام اصلی وی روزبه و زادگاهش روستای "جی" (از روستاهای اصفهان) بود. روح حق‌گرایی در سلمان موجب گردید آیین زرتشتی را ترک نموده و دین مسیحیت را بپذیرد. اما پس از آنکه مدت‌ها در مراکز دینی مسیحیت تحقیق نمود، بر طبق نشانه‌هایی که کشیش عموریه از خاتم پیامبران به او داده بود راهی حجاز شده و پس از فراز و نشیب بسیار گمشده حقیقی خویش را یافته و در محضر رسول خدا(ص) مسلمان شد(ابن هشام، ۱۳۷۵ق: ۲۱۴).

آنگاه رسول خدا(ص) نام سلمان را بر وی نهاد(مدنی، همان: ۲۰۳) که انتخاب این نام زیبا از سوی پیامبر(ص) نشانه پاکی و سلامت روح سلمان است.

در ماجرای جنگ خندق(احزاب) که در سال پنجم هجری روی داد و به پیشنهاد سلمان پیرامون شهر خندق کردند، هر گروهی از مسلمانان می‌خواستند سلمان با آنها باشد؛ مهاجران می‌گفتند: سلمان از ما است، انصار می‌گفتند: او از ما است. در این هنگام وی به افتخار بزرگی نائل شد و پیامبر در حق‌اش فرمود: «سلمان مٓا اهل‌البیت»(ابن هشام، همان: ۲۲۴).

جابر نقل می‌کند که رسول خدا(ص) فرمود: «همانا اشتیاق بهشت به سلمان بیش از اشتیاق سلمان به بهشت است»(مجلسی، همان، ج ۲۲: ۳۴۱).

تاریخ حقیقت این احادیث را زمانی در می‌یابد که سلمان پس از رحلت پیامبر(ص) بر خلاف بسیاری از مسلمانان تغییر نکرده و تزلزلی در ایمان‌اش ایجاد نشد. وی پس از شکل‌گیری سقیفه و روی کار آمدن خلیفه اول، در پیروی و اطاعت از امر خدا و رسول‌اش استوار مانده و به دفاع از حریم ولایت امیر المومنین علی(ع) پرداخت.

شایان ذکر است که اقدام سلمان برای احیاء و نقل احادیث رسول خدا(ص) - خصوصاً روایات ایشان در فضیلت اهل بیت علیهم السلام - مربوط به زمانی می‌شود که خلفا از نقل و کتابت احادیث رسول خدا(ص) جلوگیری کرده و اقدام به سوزاندن احادیث می‌نمودند(ابن سعد، همان، ج ۳: ۲۸۷ و ج ۵: ۱۸۸).

نتیجه بحث

یافته‌های پژوهش حکایت از آن دارد که ولایت‌پذیری رسول خدا(ص) نقش بسزایی در سعادت فردی و اجتماعی ایفا می‌کند. زیرا ولایت‌پذیری موجب می‌شود افراد در تکاپویی مستمر، با هدف دستیابی به «قرب الی الله» و رضایت خداوند، و با تمسک به قرآن کریم و الگوگیری از انسانی کامل که حجت خداوند بر زمین است، بتوانند همه مراحل رشد و تعالی را طی نموده و به حقیقت انسانیت دست یافته و از حیرانی و سرگستگی نجات یابند.

قرآن کریم ولایت‌پذیری را به عنوان یکی از ارزش‌های اصیل انسانی، با کارکرد از میان بردن استبداد، استقرار حکومت قانون، رفع انحصارطلبی و مالکیت‌جوئی مطرح می‌کند.

پیامبر اکرم(ص) با داشتن علم متصل به وحی الهی، از یک طرف از سوی خداوند مأذون بوده تا در راستای هدف خلقت در این عالم تصرف نماید، هم‌چنین تحولات جامعه اسلامی را هدایت نموده و در مقام رهبر جامعه به ارشاد مردم پرداخته و اسباب تکامل جامعه را پدید آورد. بی‌تردید خداوند پیامبر(ص) را به عنوان سرمشق برای مردم قرار داده تا مسلمانان با الگوپذیری و تبعیت از گفتار و رفتار ایشان که اولاً در چارچوب اصول و قواعد مستحکم و مقررات عالی اسلامی بوده، و از طرف دیگر همه رموز زندگی فردی و اجتماعی را در بر می‌گیرد بتوانند مراحل رشد و کمال خویش را طی نموده و سعادت خود و جامعه تمدنی را تضمین نمایند. کارکرد ولایت‌پذیری، آسیب‌ناپذیری مؤمنان است زیرا کسی که تسلیم محض ولایت است و از رسول خدا(ص) به عنوان الگویی نیکو تبعیت می‌کند، ضمن شناخت منافع و آسیب‌ها از منظر اسلام، از رفتارهای غلط و بی‌پایه دوری کرده و در عوض رفتارهای صحیح و اسلامی را جایگزین می‌نماید.

از طرف دیگر بسیاری از مخالفت‌های صحابه که در زمان پیامبر(ص) و پس از ایشان - بالأخص در ماجرای سقیفه و غصب خلافت - شکل گرفت، ناشی از ولایت‌گریزی آنان بود. آنان که همواره در زمان رسول خدا(ص) به هر بهانه‌ای علم مخالفت با خدا و رسول‌اش را بر می‌داشتند، پس از ایشان نیز با کنارزدن ولایت و در نتیجه تکیه بر عقل ناقص بشری، به اشتباهات فراوان دچار شدند تا بدانجا که حتی برخی از آنان نیز از مسیر اسلام راستین منحرف شده و در نتیجه ره نیستی را طی نمودند.

کتابنامه

قرآن کریم.

ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله. ١٤٠٤ق، **شرح نهج البلاغه**، قم: منشورات مكتبة آیت الله العظمی المرعشی النجفی.

ابن اثیر، علی بن محمد. ١٤٢٧ق، **أسد الغابة فی معرفة الصحابة**، بیروت: دار الكتاب العربی.

ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی. ١٣٢٨ق، **الإصابة فی تمييز الصحابة**، بیروت: دار إحياء التراث العربی.

ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی. ١٤٢٥ق، **فتح الباری**، ریاض: مكتبة العبيکان.

ابن سعد، محمد بن سعد. ١٤١٦ق، **الطبقات الكبرى**، بیروت: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث.

ابن شهر آشوب، محمد بن علی. بی تا، **المناقب**، قم: المطبعة العلمية.

ابن قتیبة، عبدالله بن مسلم. بی تا، **المعارف**، قاهره: بی نا.

ابن کثیر، اسماعیل بن عمر. ١٤٠٧ق، **البدایة و النهایة فی التاریخ**، بیروت: مكتبة المعارف.

ابن هشام، عبدالملک بن هشام. ١٣٧٥ق، **السيرة النبوية**، مصر: مطبعة مصطفى البابي الحلبي.

ابوالفرج اصفهانی، علی بن الحسین. ١٣٩٢ق، **الأغانی**، بیروت: دار إحياء التراث.

القشیری، مسلم بن حجاج. ١٣٩١، **صحيح مسلم**، ترجمه خالد ایوبی نیا، ارومیه: دار الاخلاص.

امین، محسن. ١٤٠٣ق، **أعیان الشیعة**، بیروت: دار التعاریف للمطبوعات.

بیهقی، احمد بن حسین. ١٤٢٤ق، **دلائل النبوة**، بیروت: دار الفكر.

حسینی بهشتی، محمد. ١٣٨٣، **ولایت، رهبری، روحانیت**، تهران: بنیاد نشر آثار شهید آیت الله دکتر بهشتی.

سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر. ١٤٢٤ق، **الدر المنثور**، بیروت: دار الکتب العلمیه.

طباطبائی، محمد حسین. ١٣٦١، **تفسیر المیزان**، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، تهران: انتشارات محمدی.